

## کرامیه و غزنویان؛ فراز و فرود کرامیه

حسن رمضان‌پور<sup>۱</sup>

### چکیده

غزنویان در ابتدا توسط کرامیه با اسلام آشنایی پیدا کرده بودند و بعد از کسب قدرت در خراسان، محمود غزنوی بنا به اهداف سیاسی و به دست آوردن مشروعیت از خلافت عباسی، رهبر فرقه‌ی کرامیه در آن زمان - ابوبکر محمدبن اسحاق محمشاد - را به ریاست نیشابور برگزید. اما عملکرد کرامیه در مدت ریاست‌شان و نیز اقدامات خاندان میکالی - رؤسای سابق نیشابور - در تضعیف کرامیه و هم‌چنین بی‌فایده بودن کرامیه برای محمود بعد از رسیدن به اهدافش، سبب برکناری آن‌ها از ریاست شهر شد و این مسئله باعث کاهش قدرت کرامیان شد تا در نهایت، در سال ۴۸۸ه.ق. بر اثر درگیری مذهبی‌ای که در نیشابور پدید آمد، آن‌ها برای همیشه از نیشابور بیرون رانده شدند. این پژوهش با شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی و با روش گردآوری کتابخانه‌ای درصدد است تا روابط کرامیه و غزنویان را تحلیل کند و هم‌چنین علل برکشیده شدن کرامیه به ریاست شهر نیشابور و هم‌چنین علل برکناری آنان را بررسی کند.

**واژگان کلیدی:** کرامیه، غزنویان، ابوبکر محمد کرامی، محمود غزنوی، خاندان میکال.

---

<sup>۱</sup>. دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه تربیت مدرس. ramzanpour.history@gmail.com

## مقدمه

کرامیه فرقه‌ای مذهبی بود که در قرن سوم بر اثر اندیشه‌های محمد بن کرام پدید آمد و در قرن چهارم، به‌ویژه در خراسان از نفوذ و قدرت بالایی برخوردار بود. عقاید کرامیه سبب شد تا مخالفین، آن‌ها را اهل تجسیم خوانند. عقیده‌ی آنان درباب ایمان و روش زهدگرایانه‌ی آن‌ها و نیز تعالیم در خانقاه‌ها و مدارس‌شان، سبب جذب مردم روستایی و فرودست جامعه به سوی آنان شد، هم‌چنین باعث شد تا گروه‌های غیرمسلمان از طریق این فرقه با اسلام آشنایی پیدا کنند و مسلمان شوند. از این‌رو، کرامیه در دوره‌ی غزنویان به اوج قدرت سیاسی خود رسیدند. روابط میان غزنویان و کرامیه با برگزیدن رهبر کرامیه به عنوان رئیس نیشابور توسط محمود غزنوی وارد مرحله‌ی تازه‌ای شد. کرامیه از این فرصت استفاده نمودند و به گروه‌های مخالف‌شان سخت گرفتند و محمود نیز به اهداف سیاسی خود جهت کنترل قوای محلی و کسب مشروعیت از خلیفه‌ی عباسی، با بیرون راندن مخالفین مذهبی خلیفه رسید و بعد از آن حمایت خود از کرامیه در نیشابور را برداشت.

### ۱. عقاید و ماهیت کرامیه

نام فرقه‌ی کرامیه برگرفته از نام ابو عبدالله محمد بن کرام (به فتح کاف و تشدید الراء) مؤسس فرقه می‌باشد (سمعانی، ۱۴۰۸ق: ۴۳/۵). به این دلیل به او کرامی می‌گفتند که پدر محمد رزبان بود و رزبان را در زبان پارسی کرام می‌گفتند (مشکور، ۱۳۸۷: ۳۶۳). درباره‌ی اندیشه‌های محمد بن کرام و ماهیت فرقه‌ی کرامیه غالباً فرقه نویسان به دلیل مخالفت‌هایی که به لحاظ مذهبی و عقیدتی با این فرقه داشته‌اند، آن‌ها را بدعت گذار معرفی می‌کنند و با نگاهی انتقادی و بدبینانه به آن‌ها می‌نگرند. به طور مثال، عبدالقاهر بغدادی نویسنده‌ی کتاب الفرق بین فرق، این فرقه را بدعت‌گذار و عقایدی را که پیروان این فرقه دنبال می‌کردند را گمراهی می‌خواند (بغدادی، ۱۳۸۸: ۱۵۷). در جایی دیگر وقتی می‌خواهد توضیح دهد که ابن کرام در باب فقه هم

اظهار نظر کرده است، چنین می‌گوید: «در باب فقه هم ابن کرام نادانی‌هایی کرده بود که پیش از آن کسی نکرده بود.» (بغدادی، ۱۳۸۸: ۱۶۳). خود بغدادی نیز اظهار می‌دارد که با یکی از بزرگان کرامیه به نام ابراهیم بن مهاجر، که به گفته‌ی بغدادی «گمراهی‌هایی نهاده بود که کسی بر آن پیشی نجسته بود»، مناظراتی داشته و توانسته وی را در خطاهایش متقاعد کند (بغدادی، ۱۳۸۸: ۱۶۳). شهرستانی نیز مانند بغدادی این فرقه را جزء صفاتیه قرار داده و آن‌ها را اهل تجسیم می‌خواند (شهرستانی، ۱۴۲۲ق: ۷۴-۷۳). باسورث منابعی را که درباره‌ی فرقه‌ی کرامیه گزارش می‌دهند، همگی را سنی متعصب می‌خواند و کرامیه را مردمی پای‌بند به ظواهر احکام دین معرفی می‌کند (باسورث، ۱۳۶۷: ۲۸-۱۲۷). از این رو، باید با دقت نظر در آراء کسانی که درباره‌ی عقاید و احوال فرقه‌ی کرامیه بحث کرده‌اند، نگریست.

محمد بن کرام از اهالی سیستان بود که در خانواده‌ای از اعقاب عرب به نام بنی نزار در روستایی از توابع زرنج متولد شد (نیشابوری، ۱۳۶۷: ۱۱۰؛ باسورث، ۱۳۸۱: ۱۸۷). پس از مدتی از سیستان رانده شد و به غرjestان و از آنجا به خراسان آمد (بغدادی، ۱۳۸۸: ۱۵۷). او در خراسان نزد احمد بن حرب تحصیل کرد (نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۱۰). احمد بن حرب از جمله نخستین مبلغان مسلمان و زاهدی بود که تمام هم خود را در راه گسترش اسلام و ترغیب مسلمین به درستکاری و نیکوکاری گذاشته بود، سنت‌گرایی بود که ابتدا مخاطبینش شهرنشینان بودند و ابن کرام عقاید او را برای مردم شرح می‌داد (مالامود، ۱۳۷۷: ۵۷). سمعانی ذکر می‌کند که محمد بن کرام از نیشابور و خراسان رانده شد و به بیت‌المقدس رفت و تا زمان مرگش در آنجا سکونت گزید (سمعانی، ۱۴۰۸: ۴۳). البته وی اشاره‌ای به مکه رفتن و نیز زندانی شدن محمد توسط محمد بن طاهر نکرده است؛ محمد بن کرام در ایام جوانی تمام اموال خود را فروخت و به مکه رفت و مدت ۵ سال در آنجا اقامت گزید و مجدد

به نیشابور بازگشت<sup>۱</sup> (مالامود، ۱۳۷۷: ۵۷؛ باسورث، ۱۳۸۱: ۱۸۷). در نیشابور ابن کرام به دلیل فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی توسط محمدبن طاهر به مدت ۸ سال زندان انداخته شد (سمعانی، ۱۴۰۸: ۴۳). بعد از آزاد شدن به بیت المقدس رفت و تا پایان عمر خود در آنجا ماند. وی صاحب رساله‌ای به نام عذاب القبر است که در آن به شرح عقاید خود پرداخته است. به طور مثال، در این کتاب به چگونگی و کیفیت خدا و هم‌چنین مکان‌الله پرداخته است. ظاهراً وی صاحب کتاب التوحید نیز بوده است که هر دو اثر وی از بین رفته‌اند (فان اس، ۱۳۷۱: ۳۹).

به طور کلی، می‌توان عقاید ابن کرام و فرقه کرامیه را چنین خلاصه کرد: در باب توحید، وی می‌گوید که خداوند جوهر است، او احدالذات و احدالجوهر است و بر عرش استقرار دارد و اموری از قبیل انتقال، تحول و نزول را بر خدا روا دانسته‌اند؛ و همین عقیده سبب شده است که ابن کرام و پیروانش را اهل تجسیم بخوانند (بغدادی، ۱۳۸۸: ۱۵۷؛ شهرستانی، ۱۴۲۲: ۸۷ - ۸۶). در باب ایمان که البته ظاهراً بر اندیشه‌های مرجئی استوار است، معتقدند که ایمان تنها عبارت است از اقرار به زبان، بی‌آن‌که لازمه‌ی آن اعتراف به قلب یا عمل کردن باشد (بغدادی، ۱۳۸۸: ۱۶۳؛ شهرستانی، ۱۴۲۲: ۹۰). همین عقیده کرامیان را می‌توان یکی از عوامل گسترش اسلام به ویژه در نواحی روستایی خراسان، هرات، غور و آسیای میانه، دانست (رحمتی، ۱۳۸۰: ۵۹). درباره‌ی نام‌های خداوند نیز معتقد بودند که خداوند از ازل به نام‌هایی که از افعال او مشتق می‌شود موصوف است، هرچند این افعال از ازل محال باشند (بغدادی، ۱۳۸۸: ۵۹ - ۵۸؛ مشکور، ۱۳۸۷: ۶۵ - ۱۶۴). آن‌ها کلام خدا را قدیم ولی قول خدا را حادث می‌پندارند؛ علم و قدرت و حیات را حالاتی برای

<sup>۱</sup>. دلایل دیگری نیز برای زندانی شدن ابن کرام ذکر کرده‌اند، از جمله این‌که منجمین دربار طاهریان پیش‌گویی کرده‌اند که حکومت طاهری به دست مردی از سجستان برچیده خواهد شد، وقتی که ابن کرام به نیشابور رفت و منزلت یافت، گمان بردند که وی همان مرد است، لذا او را به زندان انداختند. یا بدعت‌گذاری و اندیشه‌های ابن کرام را سبب زندانی شدنش توسط حاکم طاهری عنوان کرده‌اند (فان اس، ۱۳۷۱: ۴۵).

خدا می‌دانند. می‌گویند خداوند به علم عالم است و به قدرت قادر است و به حیات حی است (اسفراینی، ۱۹۸۳: ۱۱۴ - ۱۱۳). از دیدگاه کرامیه، هم‌چون معتزله، حسن و قبح عقلی وجود دارد و شناخت خداوند به حکم عقل لازم است. از همین رو، از دیدگاه آنان بر کسانی که دعوت پیامبر به آنان نرسیده است، لازم است به آنچه عقل به آن حکم می‌کند پای‌بند باشند (بغدادی، ۱۳۸۸: ۶۲ - ۶۱؛ شهرستانی، ۱۴۲۲: ۹۰؛ صابری، ۱۳۸۸: ۳۰۹). کرامیه در مسئله نبوت معتقد بودند که نبوت و رسالت دو حالت و صفت در نبی هستند و این چیزی جدای از وحی و اعجاز و عصمت آنان است. نبی پس از مرگ هم چنان رسول است، هرچند نمی‌توان او را «مرسل» خواند. درباره‌ی عصمت آنان نیز می‌گفتند که امکان گناه از سوی پیامبران وجود دارد، البته هر گناهی که عدل را بردارد و حد بر آن واجب است، ایشان از آن برکنارند، و از آنچه از این فروتر باشد، برکنار نیستند (بغدادی، ۱۳۸۸: ۶۱ - ۶۰؛ صابری، ۱۳۸۸: ۳۱۰/۱). و آخرین عقیده‌ای که ما از کرامیه ذکر می‌کنیم در باب امامت است. محمد بن کرام در این باره، نظرش را این‌طور بیان می‌کند که انعقاد امامت به نص نیست بلکه به اجماع امت است، و انعقاد امامت برای دو امام در دو سرزمین، در زمان واحد، صحیح است. چنان‌که شهرستانی بیان می‌کند این مسئله، اشاره به حکومت معاویه در شام دارد که هم‌زمان با خلافت امام علی (ع) بود (شهرستانی، ۱۴۲۲: ۹۰). در زمینه‌ی فقه نیز فقهای کرامیه فتوایی داده‌اند از قبیل:

۱. نماز در زمین و مکان نجس جایز است. چنان‌که در لباس و بدن نجس نیز جایز است.

۲. طهارت از نجاست واجب نیست. ولی طهارت از حدث واجب است.

۳. غسل و نماز میت واجب نیست.

۴. واجبات مانند نماز واجب و حج واجب نیاز به نیت ندارد چون نیتی که قبلا در

عالم ذر شده کفایت می‌کند (اسفراینی، ۱۹۸۳: ۱۱۶).

کرامیه بعدها خود نیز به سه فرقه تقسیم شد به نام‌های حقایقه، طرائیقیه و اسحاقیه (اسفراینی، ۱۹۸۳: ۱۱۱). تاکنون تنها بخشی از ماهیت فرقه‌ی کرامیه روشن شده است، اما اکنون باید معلوم شود که پیروان و مخاطبین اندیشه‌ها و عقاید کرامیه چه کسانی بوده‌اند؟ این مسئله سبب می‌شود تا ماهیت آنها بیشتر آشکار شود. بغدادی به صورت مختصر اشاره می‌کند که مخاطبین ابن کرام از «فرومایگان شورمین و افشین بودند.» و سپس می‌گوید: «اندکی از مردم روستاهای نیشابور از بدعت او پیروی کردند.» (بغدادی، ۱۳۸۸: ۵۷ - ۱۵۶). باسورث نیز مخاطبین ابن کرام را بیش از همه دهقانان و مردم حقیر و فقیر نواحی خراسان می‌داند (باسورث، ۱۳۶۷: ۱۲۸). البته در ادامه می‌گوید علاوه بر این‌ها، تعالیم کرامیه در خارج از طبقات پست شهری و روستایی خراسان نیز با هم‌دلی روبه‌رو بوده است (باسورث، ۱۳۶۷: ۱۲۹). مارگات مالمود در مقاله‌ی تحقیقی خود درباره‌ی کرامیه ابراز می‌دارد که هنگامی که ابن کرام به شرح اندیشه‌های استادش احمدبن حرب پرداخته بود، ابتدا مخاطبینش شهرنشینان بودند. اما بعد اشاره می‌کند که بر خلاف استادش، ابن کرام روستاییان را نیز مورد خطاب قرار می‌داد (مالمود، ۱۳۷۷: ۵۸ - ۵۷). با توجه به مطالبی که گفته شد، به نظر می‌رسد که پیروان و مخاطبین کرامیه، نخست از میان مردم روستاها و دهقانان بودند و به تدریج که فرقه کرامیه توسعه پیدا کرد، طبقات مختلف شهری نیز بدان گرایش یافتند. هم‌چنین با توجه به نقش کرامیه در اسلام آوردن غیر مسلمین سبب شد تا گروه‌های مختلفی از آنان پیرو این فرقه گردند (رحمتی، ۱۳۸۰: ۶۰ - ۵۹).<sup>۱</sup> یکی از دلایل موفقیت کرامیان در جذب گروه‌های مختلف، زندگی زاهدانه و پارسایانه رهبران مذهبی این فرقه می‌باشد (صابری، ۱۳۸۸: ۳۱۰/۱). چنان‌که حاکم

<sup>۱</sup> یکی از دستاوردهای مهم فرقه‌ی کرامیه توسعه اسلام در سرزمین‌های غیر اسلامی شرق ایران و آسیای میانه بود که این امر ارتباط زیادی با مسئله‌ی ایمان از نظر کرامیه دارد که تنها اقرار زبانی را برای ایمان کافی می‌دانستند (رحمتی، ۱۳۸۰: ۶۰ - ۵۹).

نیشابوری در کتاب خودش از محمدبن کرام به عنوان عابد یاد می‌کند (نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۱۰). هم‌چنین اسحاق بن محمشاد، رهبر کرامیه در نیمه‌ی قرن چهارم هجری را زاهدی می‌خواند که بیش از ۵۰۰۰ نفر از اهل کتاب و مجوسان نیشابور به دست وی اسلام آورده‌اند (نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۴۱). سمعانی نیز در ذکر محمدبن کرام زهد و پارسایی او را یادآور می‌شود (سمعانی، ۱۴۰۸: ۴۳). در مورد ابویعقوب اسحاق بن محمشاد نیز با توجه به این‌که ظاهراً منبع کتاب حاکم نیشابوری بوده است، هم‌چون او ابویعقوب را از جمله زهاد، عباد، مجتهدین و تارکین دنیا معرفی می‌کند که در مواعظ خود به پیروانش پیوسته روایات زهد و دنیاگریز پیامبر (ص) و جانشینان وی را یادآور می‌شده است (سمعانی، ۱۴۰۸: ۴۵ - ۴۴). خانقاه‌ها و مدارس آموزشی کرامیه نیز نقش زیادی در پیوستن توده‌های مختلف مردمی به این فرقه داشته است. چنان‌که مقدسی در قرن چهارم هجری از وجود خانقاه‌ها و مدارس کرامیه در نواحی مختلف خراسان و نیز فرغانه، ختل، جوزجانان و مرو تا فسطاط و بیت‌المقدس خبر می‌دهد (مقدسی، بی‌تا: ۵۳ - ۲۵۲).<sup>۱</sup> این گزارش جدای از وجود خانقاه‌ها و مدارس کرامیه، گسترش و توسعه‌ی این فرقه را نشان می‌دهد.

از مطالبی که گفته شد می‌توان ماهیت فرقه کرامیه را چنین توصیف کرد که فرقه‌ی کرامیه در قرن سوم هجری توسط محمدبن کرام پایه‌گذاری شد، عقاید وی سبب شد تا مخالفینش او را از زمره‌ی اهل تجسیم و تشبیه قرار دهند. برخی از عقاید وی و پیروانش به خصوص در باب ایمان و مسائل کار و امور روزمره سبب جذب توده‌های پایین خراسان و دیگر مناطق به سوی آنان شد، چنان‌که زهدگرایی و نیز داشتن خانقاه برای تعالیم‌شان در این امر بی‌تاثیر نبوده است. مباحث این فرقه بیشتر

<sup>۱</sup> دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه‌ی کتاب *اسرار التوحید*، خانقاه را محل زندگی و اجتماع صوفیان می‌داند و می‌گوید که در کتاب *البدأ و التاریخ* نوشته‌ی مطهر بن طاهر مقدسی کلمه‌ی خانقاه برای نخستین بار در جهان اسلام به کار برده شده است، در این کتاب وی در بحث کرامیه آن‌ها را «اصحاب محمد بن کرام و ساکنان خانقاه» معرفی می‌کند. یعنی نخستین خانقاه‌ها توسط کرامیان به وجود آمده است (ر.ک به مقدمه: میهنی، ۱۳۶۷: ۱/ ۱۲۷-۱۲۸).

ماهیت کلامی و فرقه‌ای داشت و در مسائل روزمره و اجتماع نیز فعالیت‌هایی داشته‌اند.

### کرامیه در دوره ی غزنویان

پس از این‌که فرقه‌ی کرامیه توسط ابن کرام پایه‌گذاری شد، با فعالیت خود ابن کرام و شاگردانش و رهبران فرقه در دوره‌های بعد توسعه پیدا کرد و چنان‌که مقدسی گزارش می‌دهد: در قرن چهارم هجری، در نواحی مختلف خراسان، آسیای میانه، فسطاط و بیت المقدس، کرامیان متفرق بودند (مقدسی، بی‌تا: ۵۳ - ۲۵۲). در دوره‌ی غزنویان این رشد کرامیه آشکارتر می‌شود و حتی وارد مسائل سیاسی می‌شوند. رهبر فرقه‌ی کرامیه در آن‌زمان، ابوبکر محمد بن اسحاق محمشاد از سوی سلطان محمود غزنوی به ریاست شهر نیشابور انتخاب شد و علاوه بر قدرت معنوی نزد پیروانش، از قدرت دنیوی و سیاسی نیز برخوردار شد. لذا می‌توان این دوره‌ی کرامیان را حساس‌ترین و مهم‌ترین دوره‌ی حیات آنان به حساب آورد. در قسمت قبل اشاره کردیم که کرامیه نقش زیادی در اسلام آوردن افراد غیرمسلمان داشت. از این رو، به نظر می‌رسد افرادی چون سبکتگین، مؤسس سلسله‌ی غزنویان نیز از طریق همین فرقه با اسلام آشنایی پیدا کرده‌اند. چنان‌که وی را مرد کرامی برشمرده‌اند (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۳۳۹؛ نفیسی، ۱۳۴۲: ۵۸۵). عتبی نیز می‌گوید که امیر ناصرالدین سبکتگین درباره‌ی کرامیان اعتقاد نیک داشت و به آنان نظر اکرام و اعزاز داشت. و اشاره می‌کند که ابوالفتح بوستی، وزیر و مقرب سبکتگین در وصف کرامیه شعری سروده است:

و الدین دین محمد بن کرام	الفقه فقه ابی حنیفه وحده
بمحمد بن کرام غیر کرام <sup>۱</sup>	ان الذین اراهم لم یومنوا

<sup>۱</sup>. ترجمه: فقه تنها فقه ابوحنیفه و دین، دین محمد بن کرام است. کسانی که به محمد بن کرام نگرویده‌اند، بزرگوار نیستند (عتبی، ۱۴۲۴: ۲۴-۴۲۳؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۹۳-۳۹۲).



هم‌زمان با سبکتگین، رهبری کرامیه بر عهده ابویعقوب اسحاق بن محمشاد بود. حاکم نیشابوری او را فردی زاهد معرفی می‌کند و او را شیخ و پیشوای کرامیان می‌داند که توانسته بود بیش از پنج هزار تن زن و مرد اهل کتاب را مسلمان کند (نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۴۱). سمعانی نیز او را جزء زاهدان و عابدان قرار می‌دهد و تاریخ فوت او را سال ۳۸۳ ق. ذکر می‌کند (سمعانی، ۱۴۲۸: ۴۵ - ۴۴). باتوجه به زهد اسحاق بن محمشاد می‌توان گفت که سبکتگین به خاطر شخصیت وی به کرامیه و او گرایش پیدا کرده است. اما جدای از این مسئله، باید توجه داشت که فاتحان غزنوی برای آن که حاکمیت موفق و استواری داشته باشند، نیازمند پشتیبانی علما و مذاهب مختلف بودند. لذا طبق گفته‌ی ملامود «رای نخستین بار بود که مذاهب از حمایت حکمرانان برخوردار شدند، چراکه علما و حتی صوفیان زمینه‌ی نفوذ حاکمان جدید و تایید مشروعیت‌شان را فراهم می‌کردند و در عوض از حمایت حاکمان در ساخت مدارس، خانقاه‌ها و نیز گرفتن شهریه بهره می‌بردند.» (ملامود، ۱۳۷۷: ۵۶). با این نظر شاید به طور کامل عقیده‌ی پاک سبکتگین نسبت به کرامیه را نتوان پذیرفت. این مسئله وقتی قوت می‌پذیرد که در دوره‌ی وی، ما موردی از این که دیگر مذاهب مورد بی‌مهری قرار گرفته باشند را نداریم. محمود غزنوی نیز همین شیوه‌ی پدرش را در پیش گرفت و هنگامی که حاکمیتش استوارتر می‌شود سیاست مذهبی وی نیز متفاوت می‌شود. در واقع، محمود غزنوی با اهداف سیاسی از فرقه‌ها و مذاهب حمایت می‌کرد و وقتی به مقصود خود می‌رسید، آن‌ها را کنار می‌گذاشت. از این رو، در ابتدا از آنجا که نیاز به تایید و مقبولیت گروه‌های متنفذ در خراسان و شرق ایران داشت، موضع موافقت با کرامیه را داشت و هم‌چنین برای کسب مشروعیت از خلیفه‌ی عباسی و قدم برداشتن در راه سیاست‌های مذهبی خلیفه از کرامیه حمایت کرد.<sup>۱</sup> یک حکایت در آثارالوزرای عقیلی و جوامع الحکایات عوفی

<sup>۱</sup> . درباره‌ی مذهب محمود اختلاف نظر وجود دارد. سبکی می‌گوید که وی ابتدا حنفی مذهب بوده است، اما بعد به

آمده است که نشان می‌دهد محمود در ابتدا حسن نظر نسبت به کرامیه داشته است. اگرچه دلایلی وجود دارد که آن روایت نمی‌تواند واقعیت تاریخی داشته باشد و از جمله آن که به لحاظ زمانی با واقعیت مطابقت ندارد. در این روایت چنین آمده که وقتی محمود و حسنگ و برای نبرد با ابوعلی سیمجوری به خراسان رفته و در آنجا با درویش کرامی برخورد کرده‌اند، در مجموع محمود از درویش حمایت می‌کرده ولی حسنگ منکر آنان بوده است، در نهایت محمود را قانع می‌کند که اینان جملگی «مزور و طرارند.» (به نقل از: نفیسی، ۱۳۴۲: ۱۶۹/۱). ضمن آن‌که در حضور محمود از عقاید کرامیه بحث و مناظره می‌شد. اسفراینی در کتاب *التبصیر فی الدین* یک نمونه از این مجالسات را آورده است (به نقل از: نفیسی، ۱۳۴۲: ۸۶/۱ - ۵۸۵). هم‌زمان با محمود غزنوی، رهبری کرامیان بر عهده‌ی پسر اسحاق بن محمشاد، ابوبکر محمد بود. در کتاب *السیاق* که ادامه‌ی کتاب حاکم نیشابوری است نوشته‌ی عبدالغافر فارسی، ابوبکر را واعظ معرفی می‌کند و در ذکر او می‌گوید که زاهد است پسر زاهد، وی ریاست و زعامت فرقه‌ی خود را بر عهده داشته است و از بزرگان عصر خویش به حساب می‌آمده است، هم‌چنین از مقربان سلطان محمود غزنوی به حساب می‌آمده است (فارسی، ۱۳۶۲: ۱۳).

#### ریاست شهر نیشابور

یکی از مباحث تاریخی مهم کرامیه، مدت کوتاه ریاست آنان بر شهر نیشابور می‌باشد که رهبر آنان، ابوبکر محمد بن اسحاق محمشاد در سال ۳۹۸ ق. این عنوان را از سوی سلطان محمود غزنوی عهده‌دار شد. باسورث درباره‌ی دلایل گماشتن کرامیه به

---

شافعی گرویده است. مرحوم نفیسی دلیل می‌آورد که رفتار محمود با شافعیان سازگار نبوده و بیشتر به حنفی شباهت داشته است (ر.ک به: نفیسی، ۱۳۴۲: ۵۸۵/۱). ضمن آن‌که در ابتدا با کرامیان نیز رفت‌وآمد داشته است (ر.ک به نفیسی، ۱۳۴۲: ۱/۸۶-۵۸۵). چنان‌که گفته شد، باید در نظر داشت که محمود غزنوی بیشتر بنا به مسائل سیاسی از فرقه و مذهب خاصی حمایت می‌کرد، چنان‌که از کرامیه حمایت کرد تا مخالفین خود و مخالفین مذهبی خلیفه‌ی عباسی در خراسان را از میان بردارد و بعد از رسیدن به مقصود خود، آن‌ها را کنار گذاشت.

ریاست شهر یکی مخالفت و تضاد کرامیه با فرقه‌های مذهبی دیگر از جمله اسماعیلیه را بیان می‌دارد. وی اظهار می‌کند که سلطان محمود از کرامیه به عنوان فرقه‌ی محافظه‌کار و حربه‌ای علیه فرقه‌ی معتزله و اسماعیلیه، حمایت کرد. ابوبکر در عوض، از توجه محمود برای پیش‌برد نقشه‌های خود در نیشابور و پا برجا کردن نفوذ دنیوی بر اعیان و دیگر طبقات مذهبی بهره‌برداری کرد (باسورث، ۱۳۸۱: ۸۹ - ۱۸۸). در جای دیگر اشاره می‌کند که محمود برای پاک کردن قلمرو خود از فرقه‌ی اسماعیلیه، خصوصاً برای خشنودی خلفای عباسی، که در این‌زمان به شدت تحت تأثیر خلفای فاطمی مصر قرار گرفته بودند، از کرامیه حمایت کرده و آنان را به آزار اسماعیلیان تشویق می‌کرده است (باسورث، ۱۳۸۱: ۵۱). هرچند باسورث در مقاله‌ای که در رابطه با کرامیه نوشته است به نام «ظهور کرامیه در خراسان» اظهار می‌دارد که فاطمیان خطری برای غزنویان نداشتند ولی محمود دریافته بود که «محافظه‌کاری بهترین حامی یک دولت خودکامه است» و هم‌چنین به دلیل پای‌بندی به حیثیت و اعتبار خود، مایل بود که از دین رسمی و خلافت در بغداد حمایت کند (باسورث، ۱۳۶۷: ۱۳۲). وی دلیل دیگری را علاوه بر مقابله با اسماعیلیه ذکر می‌کند و آن کلام صریح کرامیه که بر ظواهر دین مبتنی بود، پارسایی آشکار و نیز حرارت در مخالفت با انشقاق دینی که برای سلطان جاذبه بسیار داشت (باسورث، ۱۳۶۷: ۱۳۲). شاید بتوان این دلیل را پذیرفت، مهم‌ترین مدرک در باب آن، کشته شدن تاهرتی، فرستاده‌ی خلیفه فاطمی، می‌باشد. در این باره عتبی می‌گوید که «شیخ ابوبکر محمشاد به سلطان بد تاهرتی را گفت» و این که تاهرتی از اهل باطن بوده است. سلطان نیز دستور داد تا او را در نیشابور به قتل رسانند (عتبی، ۱۴۲۴: ۹۲ - ۳۹۰). گردیزی درباره‌ی این واقعه گزارش می‌دهد که چون تاهرتی در سال ۴۰۳ ق. نزدیک خراسان شد، فقها و علما گفتند که «این رسول به دعوت عزیز مصر همی آید و بر مذهب باطنیان است» و هنگامی که محمود این خبر را شنید اجازه نداد که تاهرتی با او

ملاقات کند و شخصی به نام حسن بن طاهر را دستور داد تا او را گردن زند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۹۴-۳۹۳). اگرچه گردیزی نامی از ابوبکر کرامی نمی‌برد، اما به حدس می‌توان دریافت که کرامیه در این باب دخیل بوده‌اند. مارگات ملامود نیز این دلیل را آورده است و ابراز می‌دارد که محمود برای حمایت از موقعیت خلیفه بغداد، ابوبکر را به نبرد با مسلمانان غیر هم‌کیش خلیفه - اشاعره، معتزله و اسماعیلیه - تشویق می‌نمود (مالمود، ۱۳۷۷: ۶۲). بر اساس شواهد امر، این استدلال تا حدی قابل قبول و درست به نظر می‌رسد.

محمود برای بیرون کردن یا دست کم کاهش قدرت گروه‌های مخالف، کرامیه را برگزید که با آن‌ها در تضاد بودند. درباره‌ی مخالفت کرامیه با اسماعیلیه نیز دلیل آورده شد، اکنون باید مخالفت کرامیه با دیگر گروه‌ها و فرقه‌های مذهبی روشن شود. کرامیه با معتزله، همان‌طور که در باب عقاید آن‌ها گفته شد، در مسئله حسن و قبح با معتزله هماهنگ بودند، ولی به هیچ‌روی نظریه‌ی اصلاح و قاعده‌ی لطف معتزله<sup>۱</sup> را قبول نداشتند. هم‌چنین با تعقل فلسفی معتزله مخالفت شدید داشتند (شهرستانی، ۱۴۲۲: ۹۱-۹۰). در برابر اشاعره نیز ظاهراً کرامیه با آن‌ها مخالفت‌هایی داشته و مناظره می‌کرده‌اند و ابن فورک اشعری مذهب توسط همین کرامیان به الحاد متهم شد و مسموم گشت (باسورث، ۱۳۸۱: ۱۸۹؛ باسورث، ۱۳۶۷: ۱۳۳). در برابر شیعه نیز، با توجه به بحث کلامی کرامیه در باب امامت و قبول داشتن دو امام در یک زمان، یعنی قبول حکومت معاویه در زمان خلافت علی(ع) (شهرستانی، ۱۴۲۲: ۹۰)، این دو فرقه در برابر هم قرار می‌گرفتند. ضمن آن‌که ابوبکر محمد خود مسجد نویناد و جدید شیعیان را تخریب کرده

<sup>۱</sup> لطف در اصطلاح متکلمان از صفات فعل الهی است، یعنی افعالی که به مکلفان مربوط می‌شود و مقصود این است که خداوند آنچه مایه‌ی گرایش مکلفان به طاعت و دوری‌گزیدن آنان از معصیت می‌باشد را در حق آنان انجام داده و این امر مقتضای عدل و حکمت الهی است.

است (فارسی، ۱۳۶۲: ۱۳). کرامیان با صوفیان نیز رابطه‌ی خوبی نداشته‌اند. در کتاب *اسرارالتوحید* حکایت‌هایی آمده که نشان از مخالفت رهبران کرامی با شیخ ابوسعید دارد. هرچند در هر دو حکایت، بزرگان کرامی در نهایت مرید شیخ شده‌اند (میهنی، ۱۳۶۱: ۱/ ۷۲ - ۶۸ و ۹۴ - ۹۳).<sup>۱</sup>

عامل دیگر در انتخاب ابوبکر به ریاست نیشابور، توسط سلطان محمود، به نظر می‌رسد نفوذ و قدرت و زیادی پیروان رهبر کرامیه می‌باشد. در سال ۳۹۷ق. به خراسان حمله کردند و در نیشابور رهبر کرامیه، ابوبکر محمد را دستگیر و با خودشان بردند ظاهراً به دلیل این که از نفوذ او بیم داشتند او را با خود بردند (عتبی، ۱۴۲۴: ۴۲۴؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۳). اما ابوبکر موفق شد که از دست آن‌ها فرار کند و هنگامی که پیش سلطان آمد، به گفته‌ی عتبی نزد سلطان مقرب شد (عتبی، ۱۴۲۴: ۴۲۴). این حادثه خود به تنهایی نمی‌تواند موجب برانگیختن سلطان در انتخاب ابوبکر شود، هرچند علت دستگیری وی توسط ترکان، قدرت و نفوذ او ذکر شده اما خود این حادثه باعث شده است تا سلطان محمود به قدرت رهبر کرامیه پی ببرد. با این حال چنان‌که پیش از این گزارش مقدسی از خانقاه و پیروان کرامیه را آوردیم، کرامیه از نفوذ بالایی به‌ویژه در خراسان و نواحی شرقی ایران برخوردار بود. در حکایتی از شیخ ابوسعید نیز آماری هرچند نه به صورت دقیق و قابل اعتماد آورده شده است که طی آن بتوان به حدود قدرت کرامیه پی برد. در این حکایت آمده است که هنگامی که ابوسعید وارد نیشابور شد، رهبر کرامی و قاضی صاعد، پیشوای حنفیان و نیای خاندان صاعدیان، به سلطان نامه نوشتند و او را از شیخ و زیاد شدن پیروانش بیم دادند، سلطان هم اختیار را به این دو سپرد. در نهایت طی

<sup>۱</sup> البته کرامیه علاوه بر مخالفت با این فرقه‌ها، در هرات نیز با گروهی به نام عملیه در تضاد بودند به دلیل این که کرامیه سودمندی اعمال خیر را منکر بودند (باسورث، ۱۳۸۱: ۷۰-۱۶۹).

گفت‌وگوهای ابوبکر با فرستاده‌ی شیخ ابوسعید، ابوبکر تعداد هوادارانش را ۲۰ هزار نفر می‌خواند(میهنی، ۱۳۶۱: ۷۲ - ۶۸).

شاید عنوان شود که ریاست شهر نیشابور چندان اهمیتی نداشته است و سلطان محمود نیز بدون هیچ دلیلی رهبر کرامیه را به ریاست شهر گماشته است. این جا لازم به توضیح است که به گفته‌ی خواجه نظام‌الملک در کتاب سیاست‌نامه، رئیس در داخل شهرها بالاترین مقام را دارا بود. او واسطه‌ی سلطان و رعیت به‌شمار می‌رفت و مسئول گماشته شده از سوی سلطان در امنیت داخلی شهر به حساب می‌آمد. پذیرایی و تشریفات از مهمانان گران‌قدر بر عهده‌ی وی بود، می‌بایست با بزرگان و اشراف با احترام برخورد کند و با آن‌ها رابطه‌ی خوبی داشته باشد(به نقل از: باسورث، ۱۳۶۷: ۱۳۲). این عنوان در نیشابور تا پیش از رهبر کرامیه، در اختیار خاندان کهن و متنفذ میکالی بود که خود از اعیان نیشابور به‌شمار می‌آمدند(به نقل از: باسورث، ۱۳۶۷: ۱۳۲). خاندان میکالی از خاندان‌های قدیمی نیشابور و بیهق بودند که به نام جدشان میکال بن عبدالواحد، میکالی خوانده می‌شدند. میکال رئیس نیشابور بود(ابن فندق، ۱۳۶۸: ۹۵). ظاهراً فرزندان وی نیز ریاست شهر را از وی به ارث برده‌اند. میکالیان سابقه‌ی زیادی در خدمت به طاهریان، صفاریان، سامانیان و خلفای عباسی داشتند. آن‌ها ثروت زیادی را دارا بودند که از املاک و اوقاف و نیز عواید تجاری و صنعتی‌شان به دست آمده بود و با استفاده از آن می‌توانستند وظایف خود را در مقام ریاست انجام دهند(باسورث، ۱۳۶۷: ۱۳۲). اما این که محمود این خاندان متنفذ را از ریاست شهر برداشته خود چه دلیلی داشته است بر ما تا حدودی پوشیده است. به نظر می‌رسد که در ابتدا مخالفت‌هایی از سوی این خاندان به حکومت محمود غزنوی شده است. سعید نفیسی در کتاب زندگی و کار و اندیشه و روزگار پور سینا نام چند خاندان ایرانی را که محمود غزنوی مخالفت داشتند و در کشمکش بودند را نام می‌برد از آن جمله، خاندان چغانیان( یا آل محتاج یا آل

مسافر)، خاندان سیمجوری، خاندان مامونیان خوارزم، خاندان عبدالرزاق طوسی و خاندان آل میکال که همگی از متنفذان خراسان و رؤسای شهرهای آن از جمله نیشابور بودند و گرفتن ثروت و مکت آن‌ها توسط غزنویان به این خاندان‌ها بسیار ناگوار آمد (نفیسی، بی تا: ۱۰۳). با قبول این موضوع، محمود باتوجه به مخالفت خاندان میکال در صدد برآمده تا از نفوذ این خاندان بکاهد و آن‌را توسط فرقه‌ی پرهوادار کرامیه کنترل کند.

به طور کلی و مختصر می‌توان اهداف محمود غزنوی از به ریاست گماشتن رهبر فرقه‌ی کرامیه را چنین ذکر کرد: مخالفت فرقه‌ی کرامیه با فرقه‌های مذهبی و فکری که خلافت عباسی نیز با آنان مخالف بود؛ این امر سبب شد تا محمود برای کسب مشروعیت از سوی خلافت کرامیه را مورد حمایت خود قرار دهد و به آن‌ها قدرت سیاسی ببخشد. ضمن آن‌که سلطان غزنوی برای تحکیم قدرت نوپای خود در نیشابور نیاز به حمایت گروهی داشت که از نفوذ و قدرت محلی و دینی بالایی برخوردار باشد تا هم بتواند شهر را به‌خوبی اداره کند و هم قدرت خاندان‌های محلی پر نفوذ و مخالف سلطه ترکان غزنوی را کاهش دهد، از جمله این خاندان‌ها آل میکال که ریاست قبلی شهر را بر عهده داشتند، اهمیت زیادی داشتند. به همین منظور رهبر کرامیه را برگزید که شایسته برای اهداف محمود غزنوی بود و با گماشتن وی به ریاست نیشابور به نوعی در قوای محلی توازن ایجاد کرد.

در هر صورت، ابوبکر محمد پس از رئیس شدن به گفته‌ی باسورث «حکومت ترور و وحشت برپا کرد.» (باسورث، ۱۳۶۷: ۱۳۳). ابوبکر و زیردستانش به دلیل این‌که مخالفین خود را از صحنه به‌در کنند و از بین ببرند، عده‌ای را به فساد عقیده و میل به اهل باطن و الحاد متهم کردند و تعداد زیادی را از این طریق به هلاکت رساندند. عتبی در این زمینه می‌گوید که «تمیزی میان بری و مبرم برخاست و به حق و باطل خلقی به فنا رسیدند و مردم از خوف آن حوالت روی به ابوبکر نهادند و هیبت او

در دل خاص و عام متمکن گشت.» (عتبی، ۱۴۲۴: ۲۵ - ۴۲۴؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۹۴ - ۳۹۳). وی در ادامه ابراز می‌دارد که کرامیان در اموال مردم نیز دست می‌بردند و اگر کسی به مخالفت بر می‌خاست به فساد عقیده متهم می‌شد و کشته می‌شد (عتبی، ۱۴۲۴: ۴۲۵). بدین ترتیب آن‌ها مخالفین خود را از بین بردند، راه را برای افزون‌تر کردن قدرت‌شان باز کردند. همین زمان بود که ابن فورک، عالم اشعری مذهب، توسط کرامیان به الحاد متهم و به طرز نامعلومی در بین راه غزنه مسموم شد (باسورث، ۱۳۶۷: ۱۳۳). مدتی به همین صورت ادامه پیدا کرد تا این که در سال ۴۰۴ ق. توسط محمود غزنوی از ریاست شهر برکنار شدند. این که چه عوامل و دلایلی باعث این عزل شد، نکته‌ای است که باید روشن گردد.

#### عوامل افول کرامیان

##### نقش خاندان میکال و قاضی صاعد

در سال ۴۰۲ ق. قاضی ابوالعلاء صاعد، پیشوای حنفیان نیشابور، عازم حج می‌شود. وی از مشاهیر و علما و بزرگان مذهبی عصر خودش بود (عتبی، ۱۴۲۴: ۴۲۵). وی صاحب کتاب مختصر صاعدی و نیای خاندان معروف آل صاعد در خراسان بود (نفیسی، ۱۳۴۲: ۵۸۶/۱). وی به عنوان مدافع و ثبات اجتماعی مورد توجه سلطان محمود و سلطان مسعود بود، سیمای زیبا داشت و به همین جهت او را ماه نیشابوری می‌خواندند و تعلیم پسران محمود، محمد و مسعود به او سپرده شده بود (همانجا؛ میهنی، ۱۳۶۶: ۷۲ - ۶۸؛ بیهقی، ۱۳۶۸: ۶۹). وی در زمان مسعود نیز بسیار مورد احترام بود و چنان‌که بعد خواهیم دید، مسعود در خواست‌های وی را نمی‌توانست رد کند. در زمان حمله‌ی سلجوقیان به نیشابور، مردم شهر برای مشورت نزد وی شتافتند (نفیسی، ۱۳۴۲: ۰۷/۲ - ۹۰۲). قاضی در مراسم حج مورد توجه خلیفه قادر بالله واقع شد و خلیفه نامه‌ای به دست او برای سلطان فرستاد. پس از آن‌که از مکه بازگشت نزد سلطان رفت و از کفر کرامیه سخن گفت و آن‌ها را متهم به مشبهه و



تجسیم کرد (جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۹۵ - ۳۹۴؛ نفیسی، ۱۳۴۲: ۵۸۶/۱). سلطان ابوبکر را پیش خود خواند و از او خواست تا در باره‌ی اتهامات وارده توضیح دهد، ابوبکر اتهامات قاضی را منکر شد. اما سلطان دستور داد تا پیروان او را بگیرند و مجالس تدریس و بحث مناظره‌ی آنان را متوقف سازند. ابوبکر در اقدامی متقابل، قاضی صاعد را نزد سلطان متهم به اعتزال نمود. سلطان جلسه‌ای به ریاست قاضی ابومحمد ناصحی، برای رسیدگی به این اتهامات تشکیل داد. در آن جلسه ابوبکر محمد اقرار کرد که تهمت او به قاضی صاعد بی‌اساس است و به خاطر این‌که قاضی صاعد به او تهمت زده، او نیز این کار را کرده و در ضمن تهمت قاضی را بی‌اساس می‌داند و هر دوی آن‌ها مبرا هستند. امیر نصر بن سبکتگین، برادر محمود، در این جلسه از قاضی صاعد حمایت کرد و از خصایص اخلاقی و تقوای قاضی سخن گفت (جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۹۷ - ۱۹۶).<sup>۱</sup> پس از این ماجرا، شکایات دیگری از بدرفتاری‌های ابوبکر و زبردستانش به سلطان رسید. در نهایت ابوبکر را از ریاست شهر برداشت و به جای وی، ابوعلی حسن بن محمد معروف به حسنک را به ریاست شهر گماشت (عتبی، ۱۴۲۴: ۴۲۵؛ جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۷).

غالباً این حادثه یعنی بدگویی قاضی صاعد از کرامیان نزد محمود را دلیل برکناری کرامیان از ریاست شهر ذکر کرده‌اند. این‌که چه عاملی سبب شد تا قاضی صاعد که ظاهراً رابطه‌ی خوبی با کرامیان قبل از این مسئله داشته است، ناگهان تغییر موضع دهد و بدگویی کرامیه را نزد سلطان انجام دهد؟ مسئله‌ای است که اگر روشن شود بهتر می‌توان به دلایل برکنارشدن کرامیه از ریاست شهر و کاهش قدرت آنان پی برد. با توجه مطالبی که گفته شد در باره‌ی مراسم حج قاضی و ارتباط وی با خلیفه، این مسئله به ذهن خطور کند که شاید قاضی در این باره از سوی خلیفه دستوری دریافت کرده است، اما نمی‌توان آن را با قطعیت درست پنداشت و در حد یک فرض باقی

<sup>۱</sup> امیر نصر از پیروان مخلص قاضی صاعد بود تا جایی که برای وی مدرسه‌ای نیز بنا کرد (باسورث، ۱۳۸۱: ۱۷۷).

می ماند. چیزی که محتمل تر به نظر می رسد، ارتباط قاضی صاعد با خاندان میکالی و نقش این خاندان در روی گردانی قاضی از کرامیه می باشد. همان طور که پیش از این ذکر شد، در حکایتی از ابوسعید ابی الخیر، قاضی و ابوبکر رابطه ی خوبی با یکدیگر داشتند و به نوعی اتحاد داشتند (میهنی، ۱۳۶۶: ۷۲ - ۶۸). زمانی این فرض قوت پیدا می کند که می بینیم بعد از برکناری رهبر کرامیه از ریاست شهر، فردی وابسته به خاندان میکالی، حسنگ معروف به میکالی یا وزیر (نفیسی، ۱۳۴۲: ۵۸۹/۱). به جای وی می نشیند و مجدداً این خاندان قدرت گذشته ی خود را باز می یابد. هنگامی که حسنگ رئیس می شود، شروع به سخت گیری علیه کرامیان می کند، «میزان سخت گیری حسنگ بر کرامیان چنان سخت می بود که در این راه بر زیاد بن ابیه پیشی گرفته بود.» (عتبی، ۱۴۲۴: ۴۲۸). شاید بتوان گفت این سخت گیری ناشی از حس انتقام جویی میکالیان نسبت به کرامیه می باشد. قاضی صاعد پیوند خوبی با میکالیان داشته است چنان که وقتی مسعود به سلطنت می رسد و به نیشابور می آید، با حسنگ . میکالیان مخالفت می کند و دستور توقیف اموال ایشان را می دهد ولی قاضی صاعد از مسعود درخواست می کند که اموال میکالیان را به خودشان بازگردانند و مسعود نیز این را می پذیرد (بیهقی، ۱۳۶۸: ۷۴ - ۷۰). با توجه به آنچه که درباره ی مخالفت میکالیان با سلطنت غزنویان در صفحه های پیش ذکر شد، می توان گفت که میکالیان که قدرت خود را از دست داده بودند و اموال شان نیز مورد تعدی کرامیان واقع شده بود، در صدد بهبود وضعیت شان برآمدند. از این رو به قاضی صاعد که از نفوذ و مکنت بالایی برخوردار بود متوسل شدند و توطئه ای علیه کرامیه به راه انداختند و سپس باصرف اموالی، دل سلطان را به دست آوردند و دوباره به قدرت شان در نیشابور دست یافتند. اما این تنها دلیل برکناری کرامیه نبود.

بی تدبیری کرامیان در اداره ی شهر

نحوه‌ی اداره‌ی شهر توسط خود کرامیان نیز در این مسئله بی‌تاثیر نبوده است. پیش از این گفتیم که کرامیان در مقام ریاست، عده‌ی زیادی را متهم به فساد عقیده و الحاد و باطن کردند و به هلاکت رساندند، ضمن آن‌که به اموال مردم نیز دست بردند (عتبی، ۱۴۲۴: ۲۵ - ۴۲۴). همین مسئله باعث شد تا وقتی قرب ابوبکر محمد نزد سلطان به دلیل عقیده‌ی تجسیم کم شد، مردم ناراضی شکایت خود از آنان را نزد سلطان ببرند (عتبی، ۱۴۲۴: ۴۲۸). پس نمی‌توان معتقد بودن به تجسیم یا اتهام به آن‌را تنها دلیل برکناری کرامیه از ریاست شهر دانسته شود.

#### سیاست محمود غزنوی

گفته شد که محمود غزنوی یکی از دلایلی که کرامیه را به ریاست شهر برگزید، مخالفت مذهبی آنان با اسماعیلیه و برخی دیگر از گروه‌های مذهبی‌ای بود که مخالف خلیفه‌ی عباسی بودند. محمود برای کسب مشروعیت از خلیفه‌ی عباسی سعی در بیرون کردن مخالفان خلیفه از قلمرو خود داشت. به این منظور، محمود به کرامیان در نیشابور قدرت سیاسی بخشید تا اسماعیلیان را از نیشابور بیرون کنند و وقتی به این هدف دست یافت، کرامیان را از ریاست نیشابور برکنار کرد.

محمود بعد از برکناری ابوبکر محمد از ریاست شهر، باز هم به وی احترام می‌گذاشت، چنان‌که وقتی حسنک می‌خواست تا ابوبکر را «مالش دهد، به حکم سلطان نخواست که تعرضی زیادت رسد به مطالبت مالی با او خطابی رود» (جرفاذقانی، ۱۳۷۴: ۳۹۹). نظامی عروضی نیز روایت می‌کند که «چون دختر فردوسی شصت هزار دینار و سیصد هزار گرم نقره را که با شتر برده بودند را نپذیرفت محمد گفت که آن مال به خواجه ابوبکر اسحاق کرامی دهند تا رباط چاهه که بر سر نیشابور به مروست، در حد طوس، عمارت کند.» (به نقل از: نفیسی، ۱۳۴۲: ۹۸/۲ - ۵۹۶). علی‌رغم این که مرحوم نفیسی این داستان را به دلیل این که گمان می‌کند ابوبکر اسحاق جدای از ابوبکر محمد می‌باشد که سال‌ها پیش از این واقعه

مرده است، نادرست و غیرواقع می‌داند، اما باید گفت که ابوبکر اسحاق منظور محمد بن اسحاق می‌باشد و الا کنیه‌ی اسحاق پدر محمد که ابویعقوب بود و وی نمی‌تواند اسم پسرش را نیز اسحاق بگذارد. این واقعه در سال ۴۱۱ ق. یا ۴۱۶ ق. یعنی سال درگذشت فردوسی اتفاق افتاده است (به نقل از: نفیسی، ۱۳۴۲: ۹۸/۲ - ۵۹۶). بنابراین سال‌ها پس از کنار گذاشتن رهبر کرامیه از ریاست شهر، هنوز وی مورد توجه سلطان بود و ساخت رباط را بر عهده‌ی وی می‌گذاشت. عبدالغافر فارسی نیز ذکر می‌کند که محمود ساخت رباطی بر سر راه سرخس را به ابو بکر محمد واگذار کرده بود (فارسی، ۱۳۶۲: ۱۳). ابوبکر محمد در زمان مسعود نیز مورد توجه بود و در آخرین سال عمرش که مسعود به نیشابور آمده بود، هنگامی که علما را دعوت کرده بود، ابوبکر محمد و هم‌چنین قاضی صاعد را بسیار مورد توجه قرار داد و در عید فطر به آن‌ها و نیز به بومحمد علوی و پسران‌شان عیدی داد و خلعت بخشید (بیهقی، ۱۳۶۸: ۷۸ - ۷۰). با این حال از شکوه کرامیه کم شده بود و در پی سخت‌گیری حسنک بر آنان، به تدریج ضعیف شدند تا آن‌که در سال ۴۸۸ ق. درگیری‌ای که در نیشابور رخ داد که در یک سو کرامیان به رهبری محمشاد بودند و در سوی دیگر شافعیان و حنفیان، به ترتیب با رهبری ابوالقاسم بن امام الحرمین جوینی و قاضی محمد بن احمد بن صاعد بودند، در نهایت کرامیه شکست خوردند و برای همیشه از نیشابور رانده شدند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق.: ۲۵۱/۱۰). از آن به بعد فعالیت‌های کرامیه به مناطقی چون غور محدود شد و به گفته‌ی ابن اثیر سلاطین غوری و اهالی غور همگی از کرامیه بودند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق.: ۱۵۱/۱۲).

### نتیجه‌گیری

پس از بررسی‌هایی که صورت گرفت، می‌توان رابطه‌ی بین کرامیه و غزنویان را بهتر تحلیل و تبیین نمود. کرامیه در قرن چهارم در خراسان به دلیل آموزه‌های زهدگرایانه از جایگاه بالایی برخوردار بودند و هواداران زیادی را دارا بودند. هنگامی که غزنویان

قدرت را در خراسان قبضه کردند، از آنجا که ترکان غزنوی توسط کرامیه با اسلام آشنایی پیدا کرده بودند، در خراسان از کرامیه حمایت کردند. عقاید مذهبی کرامیه در مخالفت با فرقه‌ها و گروه‌هایی از قبیل اسماعیلیه، معتزله و اشاعره بود و برخی از این گروه‌ها از جمله اسماعیلیه با خلافت عباسیان در بغداد مخالف بودند. لذا محمود غزنوی برای کسب مشروعیت از خلیفه‌ی عباسی، تلاش نمود تا مخالفین خلیفه را از قلمرو خود بیرون کند. برای همین منظور در نیشابور کرامیه را قدرت داد تا به وسیله‌ی آن‌ها اسماعیلیان را مورد تعقیب قرار دهد، ضمن این‌که محمود در نظر داشت تا به وسیله‌ی کرامیه که از پایگاه مردمی بالایی برخوردار بودند، خاندان و قوای محلی را که در ابتدا با سلطه‌ی غزنویان مخالف بودند را کنترل کند. در سال ۳۹۸ ه.ق. رهبر کرامیه به ریاست شهر نیشابور انتخاب گردید؛ مدت ریاست آنان بر نیشابور ۶ سال به طول انجامید و در این مدت به خوبی سیاست‌های مدنظر محمود غزنوی را اجرا کردند؛ به مخالفین مذهبی‌شان از جمله اسماعیلیه سخت گرفتند و به تعقیب آنان پرداختند، اموال و ثروت خاندان‌های ثروتمند و متنفذ همچون میکالیان را از آن‌ها گرفتند و به طور کل، به قدری بر مردم سخت گرفتند که شکایت کرامیه را نزد محمود بردند و مخالفین مذهبی و سیاسی‌شان نیز آن‌ها را متهم به اهل تجسیم کردند. محمود غزنوی نیز به دلیل این‌که دیگر مذهب کرامیه را برای خود مفید نمی‌دانست و در واقع بهره‌برداری سیاسی خود از آن‌ها را تمام می‌دید، در سال ۴۰۴ ه.ق. رهبر کرامیه را از ریاست شهر برداشت و در عوض آن‌ها را به نقاطی غیر از نیشابور هدایت نمود. مدت ریاست کرامیه بر نیشابور که آشکارا حیات این فرقه‌ی مذهبی با سیاست پیوند خورده است را می‌توان «میان پرده‌ی کرامیه» نامید.

## منابع و مأخذ

۱. ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۸۵ق)، الكامل فی التاریخ، بیروت: دارالصادر.
۲. ابن فندق، ابوالحسن، (۱۳۶۸)، تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمینار، تهران: کتابفروشی فروغی.
۳. اسفراینی، طاهر بن محمد، (۱۹۸۳)، التبصیر فی الدین، بیروت: عالم‌الکتب.
۴. باسورث، کلیفورد ادmond، (۱۳۸۱)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۵. بغدادی، عبدالقاهر، (۱۳۸۸)، الفرق بین الفرق، مقدمه و ترجمه محمد جواد مشکور، تهران: انتشارات اشراقی.
۶. بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۶۸)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
۷. تاریخ سیستان، (۱۳۱۴)، تصحیح ملک الشعراى بهار، تهران: موسسه خاور.
۸. جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، (۱۳۷۴)، ترجمه تاریخ یمینی، تصحیح جعفر شعار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. سمعانی، عبدالکریم، (۱۴۰۸)، الأنساب، تقدیم و تعلیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.
۱۰. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، (۱۴۲۲)، الملل و النحل، تحقیق محمد عبدالقادر الفاضلی، بیروت: المکتبه العصریه.
۱۱. صابری، حسین، (۱۳۸۸)، تاریخ فرق اسلامی، تهران: انتشارات سمت.
۱۲. عتبی، محمد بن عبدالجبار، (۱۴۲۴)، الیمینی، تصحیح احسان ذنون الثامری، بیروت: دارالطلیعه.

۱۳. فارسی، عبدالغافر، (۱۳۶۲)، الحلقه الاولى من تاريخ نيسابور المنتخب من السياق، المنتخب ابراهيم بن محمدالصريفيني، قم: جماعه المدرسين في حوزة العلميه.

۱۴. فان اس، يوسف، (۱۳۷۱)، «متونی در باره ی کرامیه»، معارف، ترجمه احمد شفیعیها، دوره ی نهم، ش ۱، ص ۱۱۸ - ۳۴.

۱۵. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۶۳)، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی جبیبی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.

۱۶. مشکور، محمدجواد، (۱۳۸۷)، فرهنگ فرق اسلامی، با مقدمه کاظم شانه چی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.

۱۷. مقدسی، محمد بن احمد، (بی تا)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، مقدمه محمد مخزوم، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

۱۸. میهنی، محمد بن منور، (۱۳۶۶)، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات آگاه.

۱۹. نفیسی، سعید، (۱۳۴۲)، در پیرامون تاریخ بیهقی، تهران: کتابفروشی فروغی.

۲۰. نفیسی، سعید، (بی تا)، زندگی و کار و اندیشه و روزگار پورسینا، تهران: نشر دانش.

۲۱. نیشابوری، ابو عبدالله حاکم، (۱۳۷۵)، تاریخ نیشابور، مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: نشر آگاه.

## ۲۲. مقالات

۲۳. باسورث، کلیفورد دمووند، (۱۳۶۷)، «ظهور کرامیه در خراسان»، معارف، ترجمه اسماعیل سعادت، دوره پنجم، ش ۳، ص ۱۳۹ - ۱۲۷.

۲۴. رحمتی، محمدکاظم، (۱۳۸۰)، «پژوهشی در باره ی کرامیه»، کتاب ماه دین، ش ۴۳، ص ۵۸ - ۷۷.
۲۵. ملامود، مارگات، (۱۳۷۷)، «بدعت گذاری در خراسان: کرامیه در نیشابور»، کیهان اندیشه، ترجمه لقمان سرمدی س ۱۴، ش ۸۴، ص ۷۰ - ۵۵.

